شنبه 7/8/401 جلسه 29

مرحوم آخوند دو دلیل برای عدم امکان اخذ قصد الامر در متعلق تکلیف بیان کرد. ایشان از دلیل اول که محذور دور و تقدم الشئ علی نفسه بود رفع ید کرد اما نسبت به دلیل دوم ملتزم ماند. دلیل دوم این بود که اگر قصد امر در متعلق امر اخذ شود امتثال این تکلیف حتی بعد تعلق امر هم ممکن نیست. زیرا اگر تکلیف به صلات مقید به قصد امر تعلق بگیرد ذات صلات امر ندارد بلکه مجموع مقید امر دارد. وقتی ذات صلات امر نداشت، نمی شود نماز را به داعی امر متعلق به آن آورد.

مستشکل به این دلیل سه اشکال کرده است و مرحوم آخوند این اشکال ها را در ضمن سه ان قلت آورده و جواب داده است.

اشکال اول این بود که اگر امر به صلات مقید به قصد الامر هم تعلق بگیرد باز ذات عمل امر دارد. زیرا مقید بما هو مقید که متعلق امر است تحلیل به ذات و تقیّد می شود و امر به هر دو می خورد. مرحوم آخوند جواب داد تحلیل عقلی است و جزء عقلی متصف به وجوب نمی شود.

در اشکال دوم مستشکل گفت که اگر قصد الامر به عنوان شرط اخذ شود، تحلیل عقلی می شود و جزء عقلی هم متصف به وجوب نمی شود اما اگر قصد الامر به نحو جزئیت اخذ شود مشکلی به وجود نمی آید. زیرا صلات در کنار رکوع و سجده و ... ، جزء خارجی دیگری به نام قصد الامر هم دارد و همه اجزاء متعلق وجوب می شوند. چون مرکب چیزی جزء اجزاء آن نیست و وقتی امر به صلات به عنوان یک مجموعه مرکب بخورد، به اجزاء آن خورده است.

اشکال دوم همان راه حلی است که مثل مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای تبریزی مطرح کرده اند.

مرحوم آخوند دو جواب به این اشکال می دهد. جواب اول که در جلسه قبل بیان شد این است که قصد الامر نمی تواند به عنوان جزء متعلق قرار بگیرد. چیزی می تواند جزء متعلق قرار بگیرد که فعل اختیاری باشد. فعل غیر اختیاری فقط می تواند شرط قرار بگيرد نه جزء ، و قصد و اراده هم چون امر غیر اختیاری هستند نمی توانند متعلق تکلیف قرار بگيرند. زیرا افعال اگرچه به واسطه تعلق اراده، اختیاری و ارادی می شوند اما خود اراده، اختیاری نیست. اگر اراده و اختیار هم بخواهد اختیاری و ارادی شود، باید متعلق اراده و اختیار دوم قرار بگیرد و به همین شکل تسلسل می شود. وقتی اختیاری نباشند، نمی شود آنها را به عنوان جزء مامور به اخذ کرد و الا مستلزم تعلق تکلیف به امر غیر اختیاری خواهد شد. در حالی که از شرایط صحت تکلیف به حکم عقل، اختیاری بودن متعلق تکلیف است.

فإنه يوجب تعلق‏ الوجوب‏ بأمر غير اختياري‏ فإن الفعل و إن كان بالإرادة اختياريا إلا أن إرادته حيث لا تكون بإرادة أخرى و إلا لتسلسلت ليست باختيارية كما لا يخفى‏

این همان چیزی است که مرحوم آخوند، پیشتر در بحث جبر و اختیار نیز مطرح کرده بود که اراده، اختیاری نیست؛ هرچند نظر نهایی مرحوم آخوند در بحث تجرّی است که فرموده است اراده نیز اختیاری است. زیرا اختیاری بودن فعل به تعلق اراده نیست بلکه به تمکن از ترک است. بنابراین این اشکال بر اساس مبنایی است که خود مرحوم آخوند در مبحث تجرّی آن را نمی پذیرد.

جواب دوم این است که اگر از اشکال غیر اختیاری بودن قصد الامر هم صرف نظر کنیم، اشکال دیگری وجود دارد و به خاطر آن امتثال صلات به داعی امر ممتنع می شود. اشکال این است که هرچند می توان اجزاء خارجیه واجب را به داعی امر متعلق به آنها اتیان کرد ولی در صورتی اتیان بعض الاجزاء به داعی امر متعلق به آن ممکن و صحیح است که مکلف تمام اجزاء را به داعی امر به کل انجام دهد. وقتی مکلف کل را انجام دهد و بعض نیز در ضمن کل قرار بگیرد، اتیان بعض الاجزاء به داعی امر امکان دارد. ولی در مواردی که مکلف فقط بعض اجزاء را می خواهد انجام دهد نمیتواند بگوید بعض الاجزاء را به داعی امر انجام می دهم. چون اتیان به بعض به داعی امر هیچ اثری ندارد. مثلا کسی رکوع و سجود را به قصد امر ضمنی انجام دهد اما بقیه اجزاء را انجام ندهد این فایده ای ندارد. باید کل اتیان شود تا اتیان بعض الاجزاء صحیح و مفید باشد. در محل بحث نیز مرحوم آخوند با توجه به این کبرا می فرماید شما از تصویر مرکب حقیقی برای مامور به دو جزء درست کردید؛ یکی صلات و یکی قصد الامر. نهایتا می گویید صلات به داعی امر انجام می شود ولی صلات جزء مامور به است نه کل. صرف اینکه صلات را به قصد امر انجام دهید فایده ای ندارد. جایی فایده دارد و عمل صحیح است که صلات در کنار جزء دیگر یعنی قصد الامر به قصد امر انجام شود . اگر مستشکل بگوید که مکلف هم صلات را به داعی امر انجام می دهد و هم قصد الامر را و وقتی هر دو را به داعی امر انجام داد غرض مولی تامین می شود، مرحوم آخوند می فرماید این ممکن نیست. ممکن این است که فقط صلات را به قصد امر انجام دهد و آن هم چون بعض مامور به است فایده ای ندارد. و لا یکاد یمکن الاتیان بالمرکب من قصد الامتثال بداعی امتثال امره . وقتی مجموع نتواند به داعی امر انجام شود اشکال همچنان باقی می ماند.

عدم امکان اتیان قصد الامر به داعی امر، در کلام مرحوم آخوند صرفا به عنوان ادعا آمده ولی علت آن بیان نشده است. وجه آن همانطور که در کلام مرحوم اصفهانی مطرح گردیده این است که اگر قصد الامر به داعی امر انجام شود معنایش این است که امر داعی است به داعویت خودش چون قصد الامر یعنی داعویت امر و اگر این قصد الامر بخواهد به داعویت امر انجام شود یعنی امر یدعو الی داعویة نفسه. داعویت امر برای داعویت خودش یعنی امر، علت باشد برای علیت خودش و علت بودن شئ برای علیت خودش مثل علت بودن شئ لنفسه است و هیچ کس ملتزم نمی شود که شئ هم علت باشد و هم معلول. چراکه تقدم الشئ علی نفسه لازم می آید. علت بودن شئ برای علیت خودش نیز همان محذور را دارد. فيلزم دعوة الأمر إلى‏ جعل‏ نفسه‏ داعيا ضمنا إلى الصلاة. و محركية الأمر لمحركية نفسه إلى الصلاة عين عليته لعلية نفسه، و لا فرق بين علية الشي‏ء لنفسه و عليته لعليته[[1]](#footnote-1).

بنابراین حاصل اشکال دوم مرحوم آخوند این است که ولو مکلف می تواند صلات را به داعی امر اتیان کند اما جزء دیگر که قصد الامر باشد نمی شود به داعی امر اتیان گردد. لذا مثل این می شود که مکلف رکوع و سجده را انجام دهد ولی بقیه اجزاء را نیاورد.

اشکال سوم به دليل مرحوم آخوند برای عدم امکان اخذ قصد امر در متعلق تکليف این است که اگر کلام شما تمام باشد و اخذ قصد الامر در متعلق امر نه به نحو شرطیت و نه به نحو شطریت و جزئیت ممکن نباشد، نهایتا این محذور در همان امر اول وجود دارد. اما اگر از ناحیه مولی در واجبات تعبدیه دو امر صادر شود، از راه دو امر مولی می تواند قصد قربت را به مکلف برساند و محذوری پیش نمی آید. امر اول به ذات صلات تعلق می گیرد ولی امر دوم تعلق می گیرد به اتیان به صلاتِ متعلق امر اول به داعی امر اول. لذا مولی برای اینکه نظر خودش را که لزوم رعایت قصد قربت باشد، به عبد برساند، از این راه می تواند پیش بیاید إن قلت نعم‏ لكن هذا كله إذا كان اعتباره في المأمور به بأمر واحد و أما إذا كان بأمرين تعلق أحدهما بذات الفعل و ثانيهما بإتيانه بداعي أمره فلا محذور أصلا كما لا يخفى فللآمر أن يتوسل بذلك في الوصلة إلى تمام غرضه و مقصده بلا منعة[[2]](#footnote-2).

این اشکال همان بیان متمم الجعل است که در کلام مرحوم نایینی به عنوان راه حل برای اخذ قصد الامر در متعلق تکلیف مطرح شده است. البته ریشه این بیان در کلام مرحوم شیخ در مطارح الانظار است. مرحوم شیخ در مطارح بعد از اینکه می فرماید قصد امر نمی تواند در متعلق اخذ شود فرموده است: در بعضی از مباحث متقدمه گفته ایم که اگر طالب بخواهد به عبد بفهماند که باید عمل را به قصد قربت انجام دهد ، امر اول را باید مطلق بگذارد و اعتبار قصد الامر را با بیان دیگری به عبد برساند. قلنا في بعض المباحث المتقدّمة بأنّ الطالب لو حاول طلب شي‏ء على وجه الامتثال(یعنی با قصد امر اتیان شود) لا بدّ له من‏ أن‏ يحتال‏ في‏ ذلك‏، بأن يأمر بالفعل المقصود إتيانه على وجه القربة أوّلا، ثم ينبّه على أنّ المقصود هو الامتثال بالأمر[[3]](#footnote-3).

مرحوم نایینی هم از این راه حل تعبیر به متمم الجعل کرده است که با بیان مرحوم شیخ مقداری تفاوت دارد. چون ظاهر تعبیر مرحوم شیخ که می فرماید ثم ینبه علی ان المقصود هو الامتثال بالامر این است که مولی با خطاب دوم به نوعی ارشاد می کند که متعلق امر اول باید با قصد الامر اتیان شود تا امتثال صورت بگیرد. اما مرحوم نایینی می گوید با امر دوم جعل دوم می کند نه اینکه ارشاد به وجود خصوصیت در امر اول کند.

مرحوم آخوند از این راه حل جواب می دهد. جواب اول این است که آنچه در این راه حل آمده مجرد فرض است و الا به حسب واقع خارجی اینطور نیست که در عبادات دو امر وجود داشته باشد و عبادات از این جهت با توصلیات فرق داشته باشند. بالقطع و الیقین به حسب واقع خارجی امر موجود در عبادات هم امر واحد است. همانطور که در واجبات توصلی هم یک امر است. فرق بین عبادات و توصلیات فقط در این است که در عبادات هم ثواب و هم عقاب هر دو دایر مدار امتثال است یعنی اگر عمل را به قصد الامر انجام دهد مستحق ثواب است اما اگر ذات عمل را بیاورد ولی بدون قصد الامر امتثال محسوب نمی شود و مستحق عقوبت می باشد. ولی در توصلیات اینطور نیست بلکه فقط مثوبت دائر مدار امتثال است. یعنی اگر کسی بخواهد ثواب ببرد تا قصد الامر نکند ثواب به او نمی دهند ولو فعل او موافق با امر باشد. اما استحقاق عقوبت دائر مدار امتثال نیست بلکه ولو فقط ذات عمل را انجام دهد و قصد الامر نکند، استحقاق عقوبت ندارد.

جواب دوم این است که اگر یک امر به ذات صلات تعلق بگیرد و امر دوم به اتیان صلاتِ متعلق امر اول به داعی آن امر، لا اشکال که امر دوم امر توصلی است و قصد امر در حصول غرض از آن و سقوط تکليف لازم نيست ولی آیا امر اول توصلی است یا تعبدی؟ به این معنا که امر اول متعلق به ذات صلات، اگر به گونه ای باشد که در غرض از آن، قصد الامر مدخلیت نداشته باشد می شود توصلی و الا تعبدی خواهد بود. در هر دو صورت احتیاجی به امر دوم نیست. زیرا اگر امر اول توصلی باشد با اتیان به ذات صلات، امر اول ساقط می شود. وقتی با اتیان به ذات صلات، امر اول ساقط شد دیگر وجهی برای امر ثانی نیست. زیرا امر اولی که به صلات تعلق گرفته توصلی بوده و ساقط شده است و دیگر محلّی برای امر دوم باقی نمی گذارد امر دوم بلاملاک می شود . اما اگر امر اول تعبدی باشد یعنی در حصول غرض و سقوط تکلیف، ذات عمل کافی نباشد، خود همین که در حصول غرض و سقوط تکلیف قصد الامر شرط است ایجاب می کند که مکلف عمل را بدون قصد قربت انجام ندهد و دیگر احتیاجی به امر ثانی نیست و امر ثانی لغو خواهد بود. بنابراین در هر صورت امر دوم وجهی ندارد؛ چه امر اول توصلی باشد و چه تعبدی. زیرا در یک تقدیر امر ثانی بلا ملاک می شود و در یک تقدیر بلا فايده و لغو.

مرحوم آخوند چنین فرموده است: قلت مضافا إلى القطع بأنه ليس في العبادات إلا أمر واحد كغيرها من الواجبات و المستحبات غاية الأمر يدور مدار الامتثال وجودا و عدما فيها المثوبات و العقوبات بخلاف ما عداها فيدور فيه خصوص المثوبات و أما العقوبة فمترتبه على ترك الطاعة و مطلق الموافقة إن الأمر الأول إن كان يسقط بمجرد موافقته و لو لم يقصد به الامتثال كما هو قضية الأمر الثاني فلا يبقى مجال لموافقة الثاني مع موافقة الأول بدون قصد امتثاله فلا يتوسل الآمر إلى غرضه بهذه الحيلة و الوسيلة و إن لم يكد يسقط بذلك فلا يكاد يكون له وجه إلا عدم حصول غرضه بذلك من أمره لاستحالة سقوطه مع عدم حصوله و إلا لما كان موجبا لحدوثه و عليه فلا حاجة في الوصول إلى غرضه إلى وسيلة تعدد الأمر لاستقلال العقل مع عدم حصول غرض الآمر بمجرد موافقة الأمر بوجوب الموافقة على نحو يحصل به غرضه فيسقط أمره [[4]](#footnote-4).

یک شنبه 8/8/401 جلسه 30

مرحوم آخوند فرمود که اگر قصد قربت به معنای قصد الامر باشد اخذ آن در متعلق امر ممکن نیست؛ نه به نحو شرط و نه به نحو شطر و نه به وسیله یک امر و نه به وسیله دو امر.

اما اگر مقصود از قصد قربت، قصد امر نباشد بلکه معانی دیگر باشد، مثل اتیان عمل به داعی حُسن آن و دیگری اتیان عمل به خاطر اینکه دارای مصلحت است و سوم اتیان عمل برای خداوند متعال، هرچند اخذ قصد قربت به این معانی در متعلق امر ممکن است یعنی محاذیری که در اخذ قصد الامر بود در اخذ این معانی وجود ندارد، ولی قطع داریم که قصد قربت به این معانی در متعلق امر اخذ نشده است. زیرا بلا اشکال اگر مکلفین عبادات را با قصد قربت به معنای قصد الامر انجام دهند، عبادت صحیح می باشد و برای سقوط تکلیف همین مقدار کافی است. این نشان می دهد که قصد قربت به معانی دیگر در مامور به اخذ نشده است. زیرا اگر اخذ شده بود، با اتیان عمل به قصد الامر نباید غرض حاصل و تکلیف ساقط می شد و حال آنکه بالاتفاق همه قبول دارند که تکلیف ساقط می شود. نتیجه می گیریم که قصد قربت به معنای قصد الامر امکان اخذ در متعلق تکليف ندارد ، و به معانی دیگر، یقیناً در متعلق تکليف اخذ نشده است. به تعبیر مرحوم آقای خویی در مصباح الاصول: فالدواعي القربية بين المستحيل‏ أخذه‏ في‏ متعلّق‏ الامر و بين المتيقّن عدم كونه مأخوذا فيه.

با تامل در فرمایش مرحوم آخوند مشخص می شود که فرمایش ایشان به پنج نقطه بر می گردد که باید هر کدام به صورت مستقل بررسی شود و فرمایش سایر اعلام نیز در ذیل هر محور مطرح گردد.

نقطه اول: اخذ قصد قربت به معنای قصد الامر در متعلق تکلیف به خاطر دو اشکال ممکن نیست که اشکال اول جواب داده شد اما اشکال دوم تثبیت شد.

نقطه دوم: امر به مقید، منحل به امر به ذات و تقید نمی شود چون تحليل مقيد به ذات و تقيد تحليل عقلی است واجزاء عقلی متصف به وجوب نمی شوند ، وقتی ذات امر نداشت اتيان آن به داعی امر امکان ندارد .

نقطه سوم: تصحیح اخذ قصد الامر، از راه جزئیت و شطریت آن به دو دليل صحیح نیست .

نقطه چهارم: اخذ قصد الامر در متعلق تکلیف، از طریق تعدد امر که همان متمّم جعل مرحوم نایینی باشد به دو دليل صحیح نیست.

نقطه پنجم: قصد قربت به معانی دیگر غیر از قصد امر، اگرچه قابل اخذ در متعلق امر است ولی يقينا در متعلق امر اخذ نشده است.

### بررسی کلام مرحوم آخوند در نقاط پنجگانه

#### بررسی کلام مرحوم آخوند در نقطه اول

نقطه اول در کلام مرحوم آخوند اين بود که اخذ قصد الامر در متعلق تکلیف به خاطر دو اشکال ممکن نیست. اشکال اول که در کلام مرحوم آخوند از آن پاسخ داده شد اشکال دور و تقدم الشئ علی نفسه بود.

باید بحث شود که آنچه در جواب از اشکال اول گفته شد می تواند اشکال را رفع کند يا نه؟ تقریب ابتدایی اشکال اول که متوهّم از آن جواب می دهد این است که قصد الامر متوقف بر امر است. چراکه تا امر نباشد قصد امر معنا ندارد. از طرفی امر متوقف بر متعلقش می باشد و اگر در متعلق امر، قصد الکامر را اخذ کنید امر متوقف بر آن می شود از باب توقف هر حکمی بر موضوع خود. فیلزم الدور و تقدم الشيء علی نفسه .

متوهّم در جواب گفت اگر موقوف و موقوف علیه امر یکی باشد دور لازم می آید. اما اگر دو تا باشند دور لازم نمی آید و در اینجا دو تا هستند. زیرا آنچه امر بر آن توقف دارد قصد الامر به وجود لحاظی است و آنچه قصد الامر بر آن توقف دارد امر به وجود واقعی و خارجی است. وقتی موقوف و موقوف علیه متعدد شوند محذور بر طرف می گردد.

در این قسمت در کلام عده ای از اعلام تقریب هایی ذکر شده است که محذور را همچنان باقی می دانند. یک تقریب از محقق نایینی است که به محذور تقدم الشئ علی نفسه بر می گردد و تقریب دیگر تقریبی از محقق عراقی در نهایة الافکار و مقالات است که به محذور خلف بر می گردد و تقریب سومی هم وجود دارد که بیان محقق اصفهانی است .

توضیح تقریب مرحوم نایینی این است که در جعل حکم به مفاد قضیه حقیقیه، موضوع حکم به معنای اعم که متعلق المتعلق را هم شامل می شود باید مفروض الوجود فرض گردد. لذا مثلا اگر وقت به عنوان موضوع برای صلات باشد، در جعل حکم ابتدا فرض وجود وقت می شود و بعد از فرض وجود وقت، تکلیف وجوب الصلات جعل می گردد.

با توجه به این قاعده، اگر قصد الامر در متعلق امر اخذ شود چون قصد الامر جزء متعلق است، امر نیز متعلق المتعلق می شود و متعلق متعلق الامر هم موضوع خواهد شد. وقتی امر موضوع تکلیف باشد باید مفروض الوجود در مقام جعل تکلیف قرار بگیرد. شارع که وجوب را بر صلات می برد باید امری که متعلق قصد می باشد نیز مفروض الوجود باشد. پس در امری که به صلات مقید به قصد الامر می خورد باید یک امری قبل از امر متعلق به صلات، فرض وجودش شود. در نتیجه باید امری که به صلات تعلق می گیرد، خودش در مقام انشاء و جعل مفروض الوجود قرار بگیرد و فرض وجودش مستلزم تقدم الشئ علی نفسه است. زیرا از یک طرف شارع تازه امر به صلات به قصد قربت می کند و از یک طرف باید فرض وجود آن امر در مرحله قبل کرده باشد. این همان محذور تقدم الشئ علی نفسه است و اگر دور نباشد، همان محذور دور وجود دارد.

مرحوم نایینی ادامه داده است که این محذور نه تنها در مقام جعل وجود دارد بلکه در مرحله فعلیت حکم هم هست. زیرا فعلیت حکم متوقف بر فعلیت موضوع آن است و چود خود این حکم به خاطر اخذ قصد الامر اتحاد با موضوع پيدا کرده است یلزم توقف فعلیة الحکم علی فعلیة نفسه.

در اجود ادامه داده اند که به مقام امتثال هم این محذور کشیده می شود. زیرا اگر مکلف بخواهد تکلیفی را امتثال کند، قصد امتثال متوقف بر اتیان تمام اجزاء و قیود مامور به است و اگر یکی از این قیود، خود قصد الامر و قصد الامتثال باشد، لازمه اش این است که مکلف در مقام امتثال، باید پیش از قصد امتثال، قصد امتثال کند. یلزم تقدم الشئ علی نفسه حتی در مرحله امثتال[[5]](#footnote-5).

از این محذور در کلام مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای تبریزی جواب داده شده است که اصل اینکه در جعل حکم به نحو قضیه حقیقیه باید موضوع مفروض الوجود باشد درست است. زیرا قضایای حقیقیه به قضایای شرطیه بر می گردد که علی تقدیر تحقق شرط، حکم بر موردش مترتب می شود. اما لزوم فرض وجود موضوع در قضایای حقیقیقه در مقام جعل، در جایی است که موضوع به واسطه خود جعل محقق نشود و الا اگر آنچه موضوع جعل است با خود جعل محقق شود، نیازی به فرض وجود آن نداریم. به عبارت دیگر همانطور که در کلام مرحوم آقای تبریزی آمده اینکه قیود تکلیف باید مفروض الوجود اخذ شوند نکته اش این است که اگر قيد غير اختياری باشد تکلیف در فرض عدم آن قید ممکن نیست ودر موارد اختیاری بودن قید، اگر قید اخذ نشده باشد لازمه اش اطلاق تکلیف است که اقتضا می کند ايجاد آن قيد را. ولی این در جایی است که آنچه موضوع اخذ شده خودش به وسیله این اعتبار محقق نشود. اما اگر به وسیله نفس الاعتبار محقق شود دیگر لازم نیست مولی آن را فرض وجود کند. تمام اشکال مرحوم نایینی از اینجا ایجاد شده که این را قاعده عام مسلم گرفته است که هرچیزی که در موضوع قضیه حقیقیه اخذ شده باید فرض وجودش شود. جواب همین است که چنین چیزی همه جا لازم نیست. امر هم به عنوان متعلق قصد الامر و ماخوذ در مامور به، با خود اعتبار و جعل قضیه حقیقیه محقق می شود و لازم نیست در مرحله قبل در مقام جعل حکم، وجودش فرض شود تا محذور تقدم الشئ علی نفسه پیش بیاید.

جواب دیگری مرحوم آقای خویی از این اشکال محقق نایینی داده اند و آن اینکه این اشکال در صورتی وارد است که قصد الامر به نحو شرطیت اخذ شده باشد و آنچه مفروض الوجود است امر استقلالی و امر به کل باشد. ولی اگر قصد قربت در متعلق تکلیف به نحو جزئیت اخذ شده باشد ، امری که مفروض الوجود است امر ضمنی خواهد بود. یک امر استقلالی داریم که تعلق به صلات به علاوه قصد الامر می گیرد. ولی امری که متعلق قصد الامر است، امر متعلق به ذات صلات است که امر ضمنی می باشد. امر استقلالی به صلات مقید شده است و آنچه مفروض الوجود است امر ضمنی به ذات صلات است. بنابر اینکه اخذ قصد الامر از راه جزئیت ممکن باشد که مختار مرحوم آقای خویی است اشکال مرحوم نایینی هم حل می شود که آنچه متقدم است فرض امر ضمنی است و آنچه متاخر است امر استقلالی است.

تقریب دیگری که محذور اخذ قصد الامر را همچنان باقی می داند تقریبی است که در کلام مرحوم عراقی آمده است. ولو این تقریب در تقریرات مرحوم آقای خویی به مرحوم اصفهانی نسبت داده شده ولی استفاده آن از کلام ایشان روشن نیست اما به وضوح از کلام محقق عراقی استفاده می شود که حاصلش به محذور خلف بر می گردد. زیرا اتیان عمل به قصد امر یعنی داعی بودن امر برای اتیان عمل. داعی بودن امر برای اتیان عمل متوقف بر این است که در مرتبه قبل، امری وجود داشته باشد تا داعویت پیدا کند. خود اینکه می گویید مکلف قصد امر کند گویای این است که در مرتبه قبل امری وجود دارد. به عبارت دیگر تعلق قصد به امر، فرض وجود امر در مرتبه سابقه است و اینکه قصد متاخر از امر است. با این فرض که قصد در مرتبه متاخر از امر است، اگر قصد الامر بخواهد اخذ در متعلق امر شود مستلزم این است که امر را در مرتبه متاخر از قصد الامر فرض کنیم. چون امر می خواهد به صلات به علاوه قصد الامر تعلق بگیرد. این اقتضا می کند که امر از قصد متاخر باشد. بنابراین اگر قصد الامر در متعلق امر اخذ شود مستلزم فرض امر در مرتبه متقدم بر امر است. زیرا از یک طرف قصد الامر خودش به تنهایی مسلتزم فرض وجود امر در مرتبه سابق و متقدم است و از طرف دیگر اگر مولی قصد الامر را در متعلق امر اخذ کند لازمه اش این است که آنچه متقدم بر امر بود فرض شود متاخر از امر است و این خلف است. محقق عراقی فرموده به خاطر این اشکال می گوییم قصد الامر در متعلق تکلیف اخذ نمی شود.

دو جواب نسبت به این بیان وجود دارد. اول جوابی است که در کلام خود محقق عراقی مطرح شده و البته ایشان نپذیرفته اند و جواب دوم نیز از مرحوم آقای خویی است.

در نهایه الافکار آمده که ممکن است کسی جواب دهد که محذور خلف در صورتی پیش می آید که امری که متعلق المتعلق است و قصد از آن متاخر می باشد شخص همان امری باشد که به صلات تعلق گرفته است. اما اگر آن امری که در مرتبه متقدم بر قصد وجود دارد و فرض او را کرده ایم طبیعی الامر باشد نه شخص امر، دیگر محذور خلف لازم نمی آید. زیرا قصد الامر متاخر از طبیعی الامر است و شخص امر هم که متاخر از قصد الامر است. با تعدد امر از جهت طبیعی بودن و شخصی بودن محذور خلف مرتفع می شود. مرحوم عراقی فرموده ممکن است کسی اینطور جواب دهد ولی این جواب تمام نیست. زیرا با توجه به اینکه از تعلق قصد به شخص این امر و فرض شخص امر در مرتبه سابقه محذور خلف بوجود می آید و در نتیجه نمی تواند متعلق قصد باشد، اگر شما عنوان طبیعی را هم متعلق قصد قرار دهید، طبیعی منطبق بر این فرد نمی شود؛ همانطور که اگر بالصراحه مولی در خطاب خودش بگوید شما مامور به نماز هستید و باید نماز را به قصد امر به طبیعی که غیر خود این امر است انجام دهید، شخص امر به صلات مصداق طبیعی نبود، اکنون هم که به حکم عقل نمی شود شخص این امر در متعلق اخذ شود، عنوان طبیعی منطبق بر این فرد نمی شود. پس ولو به جای شخص الامر طبیعی امر را بگذارید، ولی طبیعی شامل این امر نمی شود تا بگویید یک مصداق از طبیعی محقق شده و انطباق قهری است و لذا آن اثر که قصد باشد محقق می شود.

دوشنبه 9/8/401 جلسه 31

در بررسی نقطه اول از کلام مرحوم آخوند گفته شد که بعضی از محققین تقاریب دیگری برای محذور اخذ قصد الامر در مقام تشریع و جعل ذکر کرده اند. مهم از این تقاریب سه تقریب است. تقریب اول بیان مرحوم نایینی بود و تقریب دوم بیان محقق عراقی و تقریب سومی هم وجود دارد که بیان محقق اصفهانی است.

تقریب اول که از مرحوم نایینی بود بیان شد. بعضی از مطالب از این تقریب مانده است که قبل از بحث از تقریب دوم باید تکمیل شود.

اصل اشکال مرحوم نایینی این بود که با توجه به اینکه هر چیزی که به عنوان موضوع حکم در قضیه حقیقیه قرار می گیرد باید مفروض الوجود باشد، اگر قصد الامر در مامور به اخذ شود، خود امر متعلق المتعلق و موضوع برای حکم می شود. وقتی امر موضوع برای حکم شد، بر اساس قاعده عام گفته شده باید در جعل وجوب برای صلات خود این امر هم فرض وجودش شود و فرض وجود امر در خارج در مقام جعل نیز مستلزم تقدم الشئ علی نفسه می باشد. اما در ادامه اضافه شد که این اشکال فقط متعلق به مقام جعل نیست بلکه به لحاظ مقام فعلیت بلکه حتی به لحاظ مقام امتثال هم تقدم الشئ علی نفسه لازم می آید.

از این اشکال جواب داده شده است که هرچند اين قاعده که اگر چیزی موضوع باشد باید در مقام جعل مفروض الوجود گرفته شود قاعده صحيحی است اما در جایی که متعلق المتعلق به وسیله خود جعل و اعتبار تکلیف محقق نشود. اما اگر متعلق المتعلق به وسیله جعل و اعتبار محقق شود احتیاجی به فرض وجودش نیست. زیرا دلیل و نکته ای که اقتضا می کند فرض وجود موضوع شود در این موارد پیاده نمی شود.

این مقدار از جواب فقط اشکال به لحاظ مقام جعل را مرتفع می کند و اشکال به لحاظ مقام فعلیت و امتثال همچنان باقی می ماند.

به لحاظ مقام فعلیت، محقق نایینی فرموده بود که وقتی خود حکم با متعلق المتعلق یکی باشد و از طرفی نیز فعلیت در قضایای حقیقیه متوقف بر فعلیت موضوع باشد، نتیجه اش این است که فعلیت امر متوقف بر فعلیت خودش می شود.

همانطور که در کلام مرحوم آقای خویی آمده وقتی در مرحله فعلیت تقدم الشئ علی نفسه لازم می اید که موضوع، در مقام انشاء مفروض الوجود باشد. اگر در مقام انشاء فرض وجود موضوع شده باشد، فعلیت حکم متوقف بر فعلیت آن خواهد بود. اما اگر فرض وجودش نشده باشد این محذور لازم نمی آید. ریشه محذور تقدم الشئ علی نفسه در فعلیت، لزوم فرض موضوع در مقام انشاء بود و با از بین بردن این ریشه، اشکال به لحاظ فعلیت نیز لازم نخواهد آمد. وقتی مفروض الوجود بودن قصد الامر در مقام انشاء و جعل را ابطال کردیم، توقف در مقام فعلیت هم خود بخود مرتفع می شود.

به لحاظ مقام امتثال هم مرحوم نایینی فرموده بود که تقدم الشئ علی نفسه لازم می آید. زیرا قصد امتثال که به معنای قصد اتيان عمل به داعی امر است متوقف بر اتیان مامور به بما له من الاجزاء و القیود است. اگر قصد امر هم یکی از قیود ماخوذ در متعلق باشد، نتیجه این می شود که قصد الامر متوقف بر قصد الامر باشد و در نتیجه متاخر از خودش بشود. زیرا قصد الامتثال یک نحوه وصفی نسبت به اتیان العمل است و لذا در مرتبه متاخره از رعایت القیود و الاجزاء می باشد و اگر داخل در مامور به شود، لازمه اش این است که متقدم بر مامور به شود.

این اشکال نیز در کلام مرحوم آقای خویی جواب داده شده است به اينکه در صورتی اين محذور لازم می آید که قصد قربت به عنوان شرط در مامور به اخذ شود اما اگر به عنوان جزء اخذ شود، تقدم و تاخر نسبت به شئ واحد اتفاق نخواهد افتاد. زیرا اگر به نحو جزئیت اخذ شود، مامور به می شود صلات به علاوه قصد الامر. امر به کل نیز به اجزاء سرایت می کند و لذا یک امر به صلات می خورد و یک امر هم به قصد الامر. چون امرها متعدد می شود قصد الامر هم متعدد می شود. قصد الامری که متقدم است قصد امر ضمنی متعلق به ذات صلات است و قصد الامر و قصد الامتثالی که متاخر است قصد امر استقلالی و امر به کل است. زیرا امتثال کل متوقف بر قصد امر کل می باشد . در جایی هم که متاخر از شيء با متقدم بر آن فرق کند و این دو متعدد باشند مشکل بر طرف می شود.

به این صورت اشکالات مرحوم نایینی در هر سه مرحله جواب داده می شود. ولو مورد احتیاج اشکال اول بود اما اشکال دوم وسوم هم جواب داده شد.

تقریب دوم از اشکال که در جلسه قبل نیز مطرح شد تقریب محقق عراقی بود که فرمود اخذ قصد الامر در متعلق امر مستلزم محذور خلف است. چون اینکه قصد به امر تعلق بگیرد یعنی امر در مرتبه سابقه باید وجود داشته باشد و اگر قصد الامر در متعلق اخذ شود یعنی امر به خود قصد هم تعلق گرفته و لذا باید متاخر از آن باشد و این خلف فرض تقدم امر خواهد بود.

گفته شد که این اشکال را خود محقق عراقی جواب داده است که می شود با تعدد طبیعی امر و شخص امر مشکل را حل کرد. آنچه متعلق قصد و متقدم بر آن است طبیعی الامر می باشد و آنچه متاخر از قصد الامر است شخص امری است که به صلات مع القربه متوجه شده است. تا وقتی شخص این امر محقق نشده باشد طبیعی بر آن صدق نمی کند اما بعد از اینکه امر در مرتبه متاخر صادر شد طبیعی نیز بر آن منطبق می شود و لذا اگر مکلف به قصد همین امر شخصی هم عمل را انجام دهد کافی است. زیرا یکی از مصادیق طبیعیِ امر است و انطباق نیز قهری است و لذا طبعا مکلف می تواند شخص همین امر را قصد کند و هیچ محذوری لازم نمی آید.

مرحوم عراقی بعد از طرح اين جواب ، اشکال کردند که این جواب کافی نیست. حاصلش این است که با توجه به اینکه از اخذ قصد شخص این امر در متعلق امر و فرض شخص امر در مرتبه سابقه محذور خلف بوجود می آید و در نتیجه نمی تواند متعلق قصد باشد، اگر شما عنوان طبیعی را هم متعلق قصد قرار دهید، طبیعی منطبق بر این فرد نمی شود؛ همانطور که اگر بالصراحه مولی در خطاب خودش بگوید شما مامور به نماز هستید و باید نماز را به قصد امر به طبیعی که غیر خود این امر است انجام دهید، شخص امر به صلات مصداق طبیعی نبود، اگر عقلا هم این تحدید و تضییق وجود داشته باشد ولو از جهت اقتضای اختلاف رتبه، همین مانع از شمول طبیعی نسبت به این امر می شود. بنابراین نمی توانید با تعدد امر من حیث الطبیعی و الشخص محذور را حل کنید. زیرا اگر طبیعی را هم متعلق قصد بگیرید، این طبیعی، طبیعی غیر شامل است و فایده ای ندارد.

ممکن است از این مناقشه مرحوم عراقی جواب داده شود که در جایی که خود مولی و آمر تصریح کند که متعلق قصد، طبیعی امری که منطبق بر این شخص امر نشود، معلوم است شامل قصد شخص اين امر نمی شود اما در جایی که تصریح نکند و فقط از حیث رتبه، شخص امر در مرتبه متاخر باشد و خود مولی به طبیعی قیدی نزده باشد، با توجه به اینکه اطلاق، رفض القیود است نه جمع القیود، اگر از ناحیه خود مولی تحدیدی و تقییدی صورت نگیرد، ولو طبیعی قبل از تحقق این امر شخصی، منطبق بر آن نبود ولی چون طبیعی به نحو مطلق اخذ شده بود بعد از اینکه شخص الامر محقق می شود، عنوان طبیعی بر آن انطباق قهری دارد نه اینکه امتناع از شمول بر این شخص داشته باشد. در جایی امتناع در شمول وجود دارد که از ناحیه خود مولی تقییدی صورت گرفته باشد. لذا این مقایسه مرحوم عراقی مقایسه صحیح نیست و بین الموردین فرق است. همین فرق باعث می شود که اگر در متعلق امر، قصد طبیعی الامر اخذ شود محذور خلف برطرف گردد.

مرحوم آقای خویی از این محذور خلف جواب داده اند که این محذور در صورتی لازم می آید که امری که در مرتبه متقدم است با امر مرتبه متاخر واحد باشد. اما اگر گفتیم که قصد الامر در متعلق به نحو جزئیت اخذ می شود، آنچه در متعلق تکلیف اخذ می شود، قصد امر ضمنی است. جزئیت قصد الامر می گوید صلات را به داعی امر متعلق خودش که امر ضمنی است انجام بده. چون امری که قصد آن در صحت عمل لازم است امر ضمنی متعلق به ذات صلات است، چنانچه قصد امر در متعلق اخذ شود محذور مرتفع می شود. زیرا یک امر، امر استقلالی می شود که متعلق به صلات مقید است و متاخر می باشد و امر دیگر امر ضمنی است که متقدم است و فرض تاخر آن نشده است.

تقریب سوم محذور در مقام تشریع تقریبی است که در کلام محقق اصفهانی آمده است. ایشان فرموده است که اگر قصد الامر در متعلق امر اخذ شود، از آنجایی که حقیقت امر و حقیقت وجوب، انشاء به داعی جعل داعی برای اتیان مامور به به تمام اجزاء و قیودش می باشد، اخذ قصد الامر در متعلق، موجب این می شود که امر به صلات مقید همانطور که داعی برای اتیان نفس الصلات است داعی برای رعایت قصد الامر هم باشد. یعنی در مقام انشاء که مولی امر به صلات مع قصد الامر کرده است، این امر را داعی برای داعویت خود امر قرار داده است. داعی بودن امر برای داعویت خود به این بر می گردد که شئ علت برای علیت خودش باشد و علت بودن شئ برای علیت خود مثل علت بودن شئ برای خودش می باشد و همان محذور تقدم الشئ علی نفسه به وجود می آید.

خود مرحوم اصفهانی که این اشکال را مطرح کرده، معتقد است که این محذور، هم بنا بر شرطیت قصد الامر وارد می شود و هم بنا بر جزئیت آن. ولی اگر نه جزء بود و نه شرط بلکه لزوم قصد الامر را از جهت دیگری ثابت کردیم این محذور لازم نمی آید.

مرحوم آقای خویی از این اشکال جواب داده اند به اينکه این اشکال هم در صورتی وارد است که قصد الامر شرط باشد. اما اگر به نحو جزء در متعلق امر اخذ شود محذور تقدم الشئ علی نفسه پیش نمی آید. فانّ الداعي الى العمل هو الامر الضمني المتعلّق به، و الداعي الى داعويّته هو الامر الضمني الآخر المتعلّق بقصد الامر، فلا يلزم كون الامر داعيا الى داعويّته كى يكون بمنزلة كون الشي‏ء علّة لعليّته، بل يكون بمنزلة كون الشي‏ء علّة لمعلوله، و العلّة لعليّته شي‏ء آخر

زیرا صلات امر ضمنی دارد و قصد الامر هم امر ضمنی دارد. آنچه داعی برای ذات صلات است امر ضمنی متوجه به آن است و داعی بر داعويت آن ، امر ضمنی متعلق به قصد الامر است نه همان امر متعلق به صلات. بنابراین امر متعلق به قصد الامر با امر داعی برای ذات صلات مختلف است و وقتی مختلف باشند دیگر شئ علت برای عليت خودش نمی شود. زیرا امر ضمنی متعلق به قصد الامر علت می شود که امر متعلق به صلات که امر ضمنی دیگری بود برای مکلف داعیِ اتیان صلات شود. در نتیجه هیچگاه امر واحد داعی نمی شود برای داعویت خود تا مصداق علیة الشئ لعلیة نفسه باشد بلکه از قبیل علیت شئ برای شئ آخر يا برای علیت شئ آخر است .

بنابراین اشکال اول مرحوم آخوند که راجع به محذور اخذ قصد الامر در مقام جعل بود، وارد نیست؛ نه محذور تقدم الشئ علی نفسه لازم می آید و نه محذور لزوم خلف.

#### بررسی کلام مرحوم آخوند در نقطه دوم

در نقطه دوم بعد از اینکه مرحوم آخوند فرمود اخذ قصد الامر در متعلق، از حیث امتثال هم محذور دارد و امتثال را غیر ممکن می کند و تکلیف هم به غیر ممکن تعلق نمی گیرد، مستشکل از راه انحلال امر به مقید، به امر به ذات عمل و امر به تقید، امتثال را ممکن قرار داد. مرحوم آخوند فرمود این تحلیل و تجزیه عقلی و ذهنی است والا به حسب وجود خارجی اجزاء متعدد وجود ندارد، و وجوب، نه غیری و نه نفسی، به اجزاء تحلیلیه تعلق نمی گیرد بلکه صرفا به اجزاء خارجیه تعلق می گیرد. اما اینکه چرا باید حتماً جزء خارجی باشد تا وجوب تعلق بگیرد، توضیحش در بیان مرحوم مشکینی است. ایشان فرموده است: متعلق طلب همیشه وجود خارجی است که خود مرحوم آخوند هم قائل است. در مورد اجزاء عقلیه آنچه موجود خارجی است شئ واحد است. یک وجود خارجی داریم که به آن هم امر واحد تعلق گرفته است. بنابراین از این راه نمی شود محذور استحاله امتثال را حل کرد.

نسبت به این فرمایش مرحوم آخوند دو مناقشه مطرح شده است. مناقشه اول از مرحوم آقای حکیم در حقایق و مرحوم آقای بروجردی است که برای اینکه عمل به داعی امر انجام بشود لازم نیست که خود آن عمل بنفسه و بذاته متعلق وجوب شود بلکه همین که جزء تحلیلی متعلق وجوب باشد ودر تحقق متعلق دخل داشته باشد کافی است که مکلف آن را به داعی امر انجام بدهد. بنابراین برای اینکه بتوانیم یک عمل را به داعی امر انجام دهیم یا باید خودش بذاته متعلق تکلیف باشد و یا به نحوی ارتباط با متعلق تکلیف داشته باشد ولو در حد جزء بودن به تحلیل عقلی. لذا اشکال استحاله امتثال به خاطر اخذ قصد الامر مرتفع می شود.

سه شنبه 10/8/401 جلسه 32

مرحوم آقای حکیم فرمود که در دعوت امر به نفس ذات، همین مقدار که ذات، جزء تحلیلیِ متعلقِ اصلی تکلیف باشد کافی است و لازم نیست که امر به خود ذات حقیقتا تعلق بگیرد. حتی اگر انحلالی هم در ناحیه امر پیدا نشود ولی مکلف می تواند این جزء تحلیلی عقلی را به داعی امر متعلق به مکلف انجام دهد.

اگر اشکال در همین حد مطرح شود جواب داده می شود که اگر خود ذات متعلق امر نباشد و امر نیز منحل به ذات نشود، چطور می توانید بگویید که ذات را به داعی امر انجام می دهید و حال آنکه همانطور که مرحوم آخوند فرموده است "الامر لا یکاد یدعو الا الی متعلقه" و اگر ذات را متعلق امر قرار ندهید چطور امر داعی به آن می شود؟

مرحوم آقای بروجری فرموده که اشکال به مرحوم آخوند درست است. زیرا این ادعا که "الامر لا یدعو الا الی متعلقه" واضح الفساد است و دلیلی ندارد که امر فقط به متعلق خود دعوت کند و اگر به چیزی تعلق نگیرد دعوت به آن نمی کند. چراکه بالوجدان وقتی امر به ذی المقدمه تعلق بگیرد و مکلف هم عملا ببیند که در خارج اتیان متعلق و ذی المقدمه ممکن نیست مگر اینکه مقدماتش را انجام دهد، طبعا کشیده می شود به طرف اتیان مقدمه و این، چیزی جزء داعویت امر نیست. هرچیزی که له الدخل در متعلق امر، امر داعی به آن می شود. داعویت امر به این خاطر است که اگر مولی امری کند عقل می گوید که باید امر مولی را اطاعت کنید و خواسته مولی را تامین کنید. از این حکم عقل به لزوم طاعت، استفاده می کنیم که امر مولی داعی برای انجام کار شده است. بر این اساس معلوم می شود که الامر لا یدعو الا الی متعلقه بلاوجه است.

این بیان مرحوم آقای بروجردی در واقع تثبیت اشکالی است که مرحوم آقای حکیم در حقایق مطرح کرده و فرموده است که جزء تحلیلی عقلی را هم می شود به داعی امر اتیان کرد.

اما از این اشکال می توان جواب داد. قصد الامر یعنی اتیان عمل به داعی امری که مولی به آن عمل کرده است؛ چنانکه در تعقیبات مشترکه نماز آمده است "إلهي هذه‏ صلاتي‏ صليتها لا لحاجة منك إليها و لا رغبة منك فيها إلا تعظيما و طاعة و إجابة لك إلى ما أمرتني به"‏. با این حساب وقتی نگاه کنیم به مواردی که امر به متعلق خورده است این مقدار جای انکار ندارد که عقل حکم می کند که برای امتثال واجبی که تحقق آن متوقف بر مقدمه است باید مقدمات را هم انجام دهد. اما منبعث شدن به سمت مقدمات، غیر از این است که در مقام امتثال و عمل، مکلف بگوید من آنرا به داعی امر تو انجام می دهم. این دو تلازم با هم ندارند.

قاعده ای که مرحوم آخوند بیان کرد مبنی بر اینکه "الامر لا یدعو الا الی متعلقه" از قضایایی است که قیاساتها معها. معلوم است که اگر شخص بخواهد عملی را انجام بدهد در صورتی می تواند در مقام اتیان به خدا نسبت بدهد و بگوید این عمل را به خاطر امرتو به آن انجام داده ام که آن عمل امر داشته باشد و الا سر از تشریع در می آورد. بنابراین قاعده "الامر لا یدعو الا الی متعلقه" نیاز به دلیل ندارد اما قابل استدلال نیز هست. دلیلش این است که داعی بودن یک چیز برای شئ آخر یا ذاتی و به خاطر خصوصیات تکوینی است و یا جعلی و اعتباری. قسم اول یعنی داعویت ذاتی و تکوینی که در اینجا وجود ندارد. داعویتی که در مقام عمل معنا دارد داعویت بالجعل و الاعتبار است که در قالب امر و نهی شارع ظاهر می شود. وقتی داعویت اعتباری شد، به همان مقداری که اعتبار محقق شده باشد به همان اندازه هم داعویت ایجاد می شود. اگر مقدار اعتبار در حد ذات صلات باشد، عملی هم که مکلف به سمتش داعی پیدا می کند و آنرا به داعی اعتبار انجام می دهد به اندازه ذات صلات است. اما اگر امر فقط به مقید بما هو مقید تعلق گرفته باشد و امر اعتباری به ذات سرایت نکند، معنا ندارد که در مقام امتثال مکلف بگوید من این عمل را به داعی امر متعلق به خودش انجام می دهم.

اشکال دیگر این است که تجزیه امر به مقید، به امر به ذات و امر به تقید تجزیه عقلی نیست بلکه همانطور که جزئیت اجزاء مرکب خارجیه است، ذات و تقید هم بر اساس واقع خارجی دو وجود واقعی مباین با هم دارند و لذا مثل امر به مرکب، امر به مقید هم منبسط به امر به ذات و امر به تقید می شود.

مرحوم اصفهانی جواب داده اند که قبول داریم ذات مقید و تقید در خارج موجود به دو وجود هستند. زیرا وقتی صلات مقید به قصد امر را در نظر بگیریم، صلات یک وجود استقلالی دارد که ذات صلات است و تقید آن به غسل یا بقیه شرایط هم وجود مستقل خود را دارد ولی وجود انتزاعی است اما نه اینکه وجود واقعی نداشته باشد و فقط تحلیل ذهنی باشد بلکه ریشه در واقعیات دارد. هرچند قبول می کنیم که در این موارد ذات را با تقید که در نظر بگیریم فی حد نفسه دارای دو وجود هستند اما باید دید که در مقام تعلق امر، آنچه متعلق وجوب است دو شئ است یا یک شئ؟ برای تعیینش باید ببینیم که آمر چگونه این دو شئ را در نظر گرفته است. گاهی آمر در مقام امر اینها را به همان وجودات متعددشان در نظر می گیرد یعنی یلاحظ موجودین متباینین علی ما هما عليه من التعدد و سپس امر می کند، در این صورت این امر منبسط می شود، اما اگر دو شیئی که واقعا موجودین به وجودین متعدد هستند را در مقام امر به نحو وحدت ملاحظه کند امر انبساط پیدا نمی کند. فرق امر به مرکب و مقید در این است که در مرکب، هنگام تعلق امر آن دو جزء بر دو وجود خود باقی می مانند اما در مقید این دو وجود به عنوان یک شئ دیده می شوند. وقتی در مقام امر شئ واحد حساب شوند دیگر امر حقیقی به ذات تعلق نمی گیرد. لذا اشکال دوم مرحوم آخوند بر می گردد که با تحلیل عقلی امر به مقید، نمی توان برای ذات صلات امر درست کرد.

در نتیجه فرمایش مرحوم اخوند در نقطه ثانیه تمام است و اگر اخذ قربت به نحو شرطیت باشد این راه حل که ذات هم امر دارد نمی تواند مساله را توجیه کند.

#### بررسی کلام مرحوم آخوند در نقطه سوم

در نقطه سوم مرحوم آخوند فرمود که اخذ قصد امر در متعلق تکليف به نحو جزئيت ممکن نيست و از اين راه نمی توان امکان اتيان ذات صلات به داعی امر به آن را توجيه کرد . ایشان دو دلیل بیان کردند . اول اینکه هرچند فعل به سبب اراده اختیاری می شود ولی خود اراده و قصد اختیاری نیست. زیرا اگر بخواهند اختیاری باشند به تعلق اراده ديگر، نقل کلام به اراده دیگر می شود که آیا از روی اراده است یا خیر. اگر از روی اراده نباشد که فعل اضطراری می شود و اگر از روی اراده باشد باز نقل کلام به همان اراده می شود و هکذا یتسلسل. وقتی قصد و اراده اختیاری نباشد نمی شود به عنوان جزء متعلق تکلیف اخذ شود. زیرا اگر جزء باشد لازمه اش این است که تکلیف به غیر مقدور تعلق گرفته است.

قبلا اشاره شد که این دلیل اشکال دارد. اشکال به آن در خود کلام مرحوم آخوند در بحث تجری آمده است. حاصل اشکال این است که اختیاری بودن فعل به تعلق اراده به آن نیست تا بگویید قصد نمی تواند ارادی باشد بلکه اختیاری بودن و ارادی بودن فعل به خاطر تمکن از ترک آن است و تمکن از ترک نسبت به قصد هم وجود دارد. زیرا مکلف می تواند نسبت به مقدمات قصد، تامل کند و با تامل در آنها قصد فعل را ترک کند.

دلیل دوم مرحوم آخوند که عمده دلیل ایشان است و در کلمات خود مرحوم آخوند هم به این دلیل اشکال نشده و در کلام مرحوم اصفهانی و اعلام دیگر من جمله مرحوم آقای حکیم نیز مورد قبول گرفته این است که در مواردی که متعلق تکلیف، عملی مرکب از اجزاء می باشد، صرف انبساط امر بر اجزاء کافی نیست تا عمل در خارج به شکل عبادت و به عنوان امتثال محقق شود. بلکه در صحت عمل در مرکبات اعتباریه عبادیه شرط است که تمام اجزاء به داعی امر انجام شود. اگر مکلف بعضی از اجزاء را به داعی امر متعلق به آنها انجام دهد اما بقیه اجزاء را ترک کند فایده ای ندارد. مثلا در صلات، اگر مکلف فقط رکوع و سجده را به داعی امر انجام دهد اما تکبیره الاحرام را به داعی امر انجام ندهد فایده ای ندارد. به تعبیر مرحوم آخوند إنما يصح الإتيان بجزء الواجب بداعي وجوبه في ضمن إتيانه یعنی اتیان الکل بهذا الداعي. در مساله مورد بحث نیز که امر به ذات صلات و به قصد الامر خورده، ولو مکلف می تواند ذات صلات را به داعی امر آن انجام دهد اما کل را نمی تواند. زیرا جزء دیگر که قصد الامر است را نمی تواند به داعی امر انجام دهد. توضیحش را مرحوم اصفهانی فرموده بود که اگر قصد الامر به داعی امر بخواهد انجام شود معنایش این است که امر علت برای محرکیت خودش بشود و شئ نمی تواند علت برای علیت خودش باشد همانطور که نمی تواند علت نفس خودش باشد. زیرا محذور تقدم الشئ علی نفسه لازم می آید. لذا ولو ذات صلات را گفتید می شود به داعی امر انجام داد زیرا امر ضمنی پیدا کرده است، اما چون جزء دیگر را نمی توان به داعی امر انجام داد باز هم تکلیف امتثال نمی شود.

چهارشنبه 11/8/401 جلسه 33

مرحوم آخوند در نقطه سوم از کلام خود فرمود که اخذ قصد امر از راه جزئیت آن به دو دلیل ممکن نیست. دلیل اول مطرح شد. ایشان در دلیل دوم فرمود: هرچند بعضی از اجزاء مامور به را بتوان به داعی امر ضمنی به آن اتیان کرد اما در صورتی اتیان آن مفید است که اتیان البعض در ضمن اتیان الکل باشد. به عبارت دیگر اتیان مامور به باید به گونه ای باشد که همه اجزاء به داعی امر اتیان شود والا اگر مکلف برخی از اجزاء را به داعی امر بیاورد اما بقیه را خیر، تا اتیان البعض به داعی الامر در ضمن اتیان الکل واقع نشود فایده ای ندارد. بنابراین اگر قصد الامر به عنوان جزء هم اخذ شده باشد و امر به ذات صلات به صورت ضمنی تعلق گرفته باشد، هرچند می توان صلات را به داعی امر متعلق به آن اتیان کرد اما اتیان الکل به داعی امر ممکن نیست. زیرا جزء دیگر که حسب الفرض قصد الامر باشد را نمی توان به داعی امر اتیان کرد.

مناقشه و اشکالی که به این دلیل دوم مرحوم آخوند در کلام مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای تبریزی وارد شده این است که این کبرا که اتیان بعض ماموربه به داعی امر به آن فقط در صورت اتیان الکل به داعی الامر صحیح می باشد، در جایی تمام است که اجزاء مرکب در عرض هم و مثل یکدیگر باشند، مثلا همه جزء خارجی جوارحی باشند که ارتباطی باهم ندارند مثل رکوع و سجده و قرائت و تکبیره. در این موارد تا همه اتیان نشوند اتیان بعض فایده ای ندارد. اما در جایی که اجزاء ماموربه به گونه ای می باشند که اگر بعض مامور به را به داعی امر انجام دهیم بقیه نیز خود بخود محقق می شوند، اتیان البعض هم به داعی الامر فایده دارد.

مرحوم آقای تبریزی علاوه بر مورد بالا که اتیان البعض به داعی امر به آن کافی است، مورد دیگری هم اضافه کرده اند و آن در جایی است که بقیه الاجزاء حین اتیان به بعض ماموربه حاصل باشد. مثل جایی که صبیّ با وجود اینکه در ماه رمضان از ابتدای روز بالغ نبوده، روزه گرفته و به قصد قربت امساک کرده است ولی حین الظهر بالغ شده است. بعد البلوغ که امر وجوبی به صوم متوجه او می شود، داعویتش فقط در حدّ امساک من الزوال الی الغروب است با اینکه متعلق امر وجوبی یعنی صوم، امساک از طلوع فجر تا غروب بوده است. در این مورد مکلف بعض الاجزاء را که امساک از زوال به بعد باشد، به داعی امر وجوبی انجام می دهد و حال آنکه بقیه اجزاء که امساک از طلوع فجر باشد را در کنار بعض به داعی امر نیاورده است. به عبارت دیگر اتیان امساک من الزوال الی الغروب در ضمن اتیان کل نیامده ولی عمل صحیح است. زیرا بقیه عمل که امساک از طلوع فجر تا زوال باشد حاصل است و وقتی حاصل است دیگر برای اتیان باقی اجزاء نیازی نیست آن را دوباره ایجاد کرد .

بنابراین کبرایی که مرحوم آخوند ارائه فرمود که اتیان البعض در جایی صحیح است که در ضمن اتیان کل باشد، به نحو مطلق صحیح نیست و در این دو مورد جا ندارد. محل بحث هم از مواردی است که اتیان البعض به داعی الامر باعث می شود که جزء دیگر خود به خود حاصل شود. لذا اگر از راه جزء قرار دادن قصد الامر در متعلق تکلیف وارد شویم محذوری پیش نمی آید. در نتیجه نه دلیل اول مرحوم آخوند تمام است و نه دلیل دوم و کلام ایشان در نقطه ثالثه که فرمود اخذ قصد الامر حتی به نحو جزئیت هم ممکن نیست صحیح نمی باشد و می توان قصد الامر را اخذ کرد.

#### بررسی کلام مرحوم آخوند در نقطه رابعه

اما نقطه رابعه که مرحوم آخوند فرمود تصحیح اخذ قصد الامر از راه تعدد امر ممکن نمی باشد، قبلا هم اشاره شد که این راه مختار مرحوم نایینی است و ریشه آن نیز در کلمات مرحوم شیخ است. البته از عبارت مرحوم شیخ درقسمت اخذ قصد امر در متعلق تکليف به دست نمی آید که دو امر جعل می شود بلکه ظاهرش این است که خطاب دوم ارشاد و اخبار به خصوصیت در امر اول است. و من هنا قلنا في بعض المباحث المتقدّمة بأنّ الطالب لو حاول‏ طلب‏ شي‏ء على وجه الامتثال لا بدّ له من أن يحتال في ذلك، بأن يأمر بالفعل المقصود إتيانه على وجه القربة أوّلا، ثم ينبّه على أنّ المقصود هو الامتثال بالأمر. و لا يجوز أن يكون الكلام الملقى لإفادة نفس المطلوبيّة مفيدا للوجه المذكور[[6]](#footnote-6). اما در همین مطارح وقتی مرحوم شیخ وارد اصل عملی می شوند در پاسخ به یک اشکال، مطلبی می فرمایند که معلوم می کند ایشان هم قائل به تعدد امر و جعل بوده است. اشکال این است که اگر از راه دو امر وارد شود باید ملتزم به تعدد ثواب و عقاب هم شوید. ایشان جواب می دهد که چون هر دو امر از یک غرض ناشی می شوند امتثال آنها تعدد ثواب ندارد و مخالفت آنها نیز تعدد عقاب ندارد. بنابراین قائل به تعدد امر می شویم اما با وحدت ثواب و عقاب. و لا يذهب عليك أنّ ما ذكرنا من احتياج التعبّد إلى بيان زائد غير ما دلّ على الطلب لا يلازم‏ أن يكون للفعل ثوابان: أحدهما لنفس الفعل و ثانيهما للامتثال، لتعدّد الأمر الملحوظ فيهما، كما توهّمه بعض من لا درية له، لما عرفت من أنّ المقصود حقيقة واحدة، فلا يعقل تعدّد الثواب و العقاب. و اللّه وليّ التوفيق و الهداية[[7]](#footnote-7).

علی ای حال این کلام مرحوم آخوند در نقطه رابعه در حقیقت ابطال این راه حل است که با تعدد امر، قصد الامر را در متعلق اخذ کنیم. ایشان دو دلیل می آورد.

دلیل اول این بود که اگر امکان هم داشته باشد شارع قصد الامر را از راه تعدد جعل اخذ کند فرضی است که لا واقع له. زیرا قطع داریم که عبادات هم مثل واجبات و مستحبات توصلیه یک امر بیشتر ندارند. فرق عبادات و توصلیات به تعدد امر و وحدت امر نیست بلکه صرفا در این است که در توصلیات فقط مثوبت دائر مدار امتثال است ولی عقوبت دائر مدار امتثال نیست بلکه دائر مدار موافقت الامر است به خلاف تعبدیات که هم عقوبت و هم مثوبت دائر مدار امتثال الامر است.

نسبت به این دلیل، مرحوم ایروانی اشکال کرده است که از کجا قطع پیدا کرده اید در عبادات امر ثانی نداریم؟! زیرا اگر قصد الامر در امر اول قابل اخذ نباشد ممکن است کسی بگوید از دیگر ادله مثل لا عمل الا بالنیه یا انما الاعمال بالنیات یا آیه وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین، که دلالت بر عبادی بودن اعمال و لزوم قصد قربت در آنها می کنند، استفاده می کنیم که امر دوم وجود دارد.

این اشکال مرحوم ایروانی به این مقدار که در عبارات ایشان آمده نقص دارد و محل مناقشه قرار می گیرد. یک مناقشه این است که از این ادله همانطور که در کلمات نوع محققین نیز آمده، عبادیت عمل استفاده نمی شود و اصلا ناظر به اعتبار قصد قربت نیستند. اشکال دیگر این است که حتی اگر این ادله تمام باشند و دلالت کنند که هر واجبی به نحو عام الا ما خرج بالدلیل عبادی است و باید با قصد قربت انجام شود، ولی استفاده نمی شود که امر ثانی داریم بلکه نهایتا دلالت بر اصل لزوم قصد قربت در عمل می کنند ولی این اعتبار به خاطر این است که امر ثانی و جعل ثانی داریم تا اعتبار آن شرعی شود یا غرض موجود در اعمال عبادی بدون قصد قربت تامین نمی شود تا اعتبار آن عقلی شود این ادله تعیین نمی کنند. این ادله هم با اخذ قصد قربت با جعل شرعی ثانی می سازد و هم با مختار مرحوم آخوند که اعتبار قصد قربت را عقلی می داند.

ولی ممکن است این اشکال مرحوم ایروانی تکمیل شود. به این بیان که ادعا می شود در هر موردی که دلیل بر تعبدی بودن عمل ثابت بشود چه آن دلیل لفظی باشد مثل آیه و اتموا الحج و العمرة لله که درمورد حج وارد شده است و چه دلیل اجماع و ارتکاز باشد کما اینکه به نظر مرحوم آقای خویی دلیل اصلی بر عبادی بودن و تعبدی بود جلّ عبادات همین ارتکاز متشرعه است نه دلیل لفظی، هر جا که دلیل بر عبادی بودن عمل قائم شود، با سه مقدمه از همان دلیل لفظی کشف می کنیم که امر ثانی جعل شده است.

مقدمه اول: اخذ قصد الامر در متعلق امر اول ممکن نیست. در عبارات خود مرحوم ایروانی نیز هست که علی تقدیر استحالۀ اخذ قصد الامر .

مقدمه ثانی: اخذ قصد الامر در مامور به از راه تعدد امر ممکن است. زیرا مرحوم آخوند در دلیل اول امکان تعدد امر را پذیرفت فقط فرمود که فرضی است که لاواقع لها.

مقدمه ثالثه: حکم و تکلیف که جعل و تشریع باشد، در کیفیت و خصوصیات جعل از نظر سعه و ضیق، تابع کیفیت غرض است و به هر نحوی که غرض باشد جعل هم تابع آن است. اگر غرض وسیع باشد تکلیف و جعل هم وسیع انجام می شود و اگر غرض ضیق داشته باشد تکلیف هم قید پیدا می کند ، مگر اينکه قيد معتبر در غرض قابل اخذ در جعل نباشد . بنابراین اگر امکان داشته باشد که جعل موافق با غرض صورت بگیرد، در سعه و ضیق تابع غرض می باشد.

با توجه به این سه مقدمه در هر موردی که دلیل پیدا شد که عملی تعبدی است مثل وضوء ولو آن دلیل تسالم یا ارتکاز باشد، از همان دلیل کشف می کنیم که در وضوء دو امر وجود دارد که یکی به ذات وضوء خورده و دیگری هم به اتیان آن به داعی امر به آن. زیرا دلیل تعبدی بودن برای ما احراز کرده که مصلحت مقید است و لا یحصل الا بقصد الامر و در نتیجه باید در جعل دخیل باشد. اخذ قصد الامر هم که در جعل اول بر اساس مقدمه اول ممکن نیست بلکه در جعل دوم امکان دارد. در نتیجه اخذ آن تعین در جعل و امر دوم پیدا می کند. با توجه به این مقدمات می شود گفت که در عبادات، امر ثانی وجود دارد. واشکال محقق ايروانی برمی گردد که از کجا یقین دارید که در عبادات فقط یک امر وجود دارد؟ بله ممکن است بفرمایید که در مقام اثبات وقتی به ادله لفظیه مراجعه کردیم دو امر پیدا نکردیم ولی اینکه بگویید قطع به عدم دو امر داریم تمام نیست.

دلیل دوم مرحوم آخوند با نظر به مقام ثبوت است و حاصلش این است که امر دوم یقینا توصلی است. چون در سقوطش قصد قربت معتبر نیست. ولی امر اول، اگر توصلی باشد که با اتیان به ذات متعلق ساقط می شود و دیگر نیاز به امر دوم نیست و امر دوم بلا ملاک می شود، اما اگر امر اول لایسقط الا مع قصد القربه، این نشان می دهد که غرض ضیق دارد و همان ضیق غرض در امر اول به ضم حکم عقل، کافی است که مکلف را به سمت عمل با قصد قربت بکشاند و دیگر نیازی به امر ثانی نیست و امر ثانی لغو خواهد بود.

1. - نهایه الدرایه/1/331. [↑](#footnote-ref-1)
2. - کفایه/75. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مطارح/1/303. [↑](#footnote-ref-3)
4. - کفایه/74. [↑](#footnote-ref-4)
5. - اجود التقریرات/1/161. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مطارح/1/303. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مطارح/1/305. ار [↑](#footnote-ref-7)